



۱۰

هنرمند یمنی، تصویر شادی و مهریانی روی دودهای حاصل از انفجار نقاشی می‌کند

رازگویی صبا از صلح

علی رهبری بار دیگر در براتیسلاوا



۱۰

۱۲

روایت بازمانده فرمانفرماها از جور پهلوی

فرهنگ

چهارشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۹۷ :: شماره ۵۳۰۷



نگاه هفته

پپسی یا کوکا؟! دوغ لطفا!

جناب بیژن نوباهو را که می‌شناسید. خبرنگار سال‌های دور جنگ و دفاع مقدس و سال‌های نزدیک‌تر در یمنه دنیا و آمریکا و سازمان ملل. بیژن خان جراحات شیمیایی‌اش هر از چندی عود می‌کند و در بیمارستان هم بستری می‌شود.

حالا استاد در گفت‌وگویی که با خبرنگاری مهر درباره مفهوم آزادی داشته مثال جالبی زده.

استاد گریز و چك و لنگدی به حوزه سیاست زده و گفته در یمنه دنیا، رسانه‌ها كاملا با نظام‌شان هماهنگ هستند و ریز به ریز منافع كلان حاكمیت را در نظر می‌گیرند و چیزی برخلاف منافع ملی خودشان نمی‌گویند. راستش را بخواهید ما هم شبیه چنین چیزی را مثلا در مورد جنگ عراق شنیده بودیم که كلا خروجی‌های رسانه‌ای جنگ باید با تایید ژنرال‌های چند ستاره پنتاگون منتشر می‌شد.

بیژن خان که خودش هم روزنامه دارد در ادامه این را گفته که آزادی در ایالات متحده فقط در دو حزب «جمهوریخواه» و «دموکرات» تعریف شده و هیچ کسی حق ندارد در خارج از این دو فعالیت کند. (البته از ما نشنیده بگیرید! آن‌ها قدری هم که بیژن خان می‌فرماید شور نیست.

نظر ما را خواسته باشید این که شما در آمریکا هر حرفی ولو دری‌وری می‌توانید بزنید ولی نظام رسانه‌ای به گونه‌ای منظم شده که مخاطب، هر حرفی را نمی‌شنود).

استاد در ادامه در تفاوت‌های دو حزب حاکم، گریزی به تفاوت‌ها و جنگ زرگری بین پپسی و کوکاکولا زده و گفته: «تفاوت این دو حزب آن‌قدر کم است که به قول آمریکایی‌ها مثل تفاوت بین پپسی‌کولا و کوکاکولا است. یعنی تقریبا هیچ فرقی با هم ندارند. آزادی در آمریکا هم انتخاب بین این دو حزب است.

کسی نمی‌تواند به مسائل اجتماعی به صورت کامل بپردازد؛ مگر آن‌که طبق تعاریف آنها صورت گیرد.» (خب سوال ما اینجا است که تویی چنین سیستم مدعی آزادی بیانی حالا تکلیف کسی که دروغ بخواهد چیست مثلا! بگذریم).

نوباهو برای این که مصادیق واقعی هم برای بحثی که مطرح کرده ذکر کند، گفته: «در بسیاری از بزرگه‌های آمریکا مثل جنبش وال استریت یا فرقه داوودیان شما چقدر شاهد انتشار اخبار واقعی بودید؟ یا همین الان در فرانسه اخبار جنبش جلیقه‌زدها که ده هفته از برگزاری آن می‌گذرد، چقدر به صورت واقعی منتشر می‌شود؟»



زینب مرتضایی‌فرد
فرهنگ و هنر

قبل‌تر شرایط خیلی فرق داشت. قبل‌تر که می‌گویم منظورم عهد پادشاه وزوك و حمله مغول نیست. از زمان دوری حرف نمی‌زنم. دارم همین چند دهه پیش را می‌گویم. خواننده‌ها و هنرمندان زیادی را دوست داشتیم و کارشان را دنبال می‌کردیم که شاید بعضی‌هاشان با معیارهای زیبایی و مد زمانه زشت، بدتیپ، بدهیكل، كچل یا خلاصه دارای هر ایراد ظاهری دیگری بودند، اما نقطه قوتی و هنری داشتند که موجب می‌شد اصلا حواسمان به آن نازیبایی نباشد. آدم‌ها با هنرشان می‌شدند هنرمند و جایی برای خود در این عرصه باز می‌کردند.

مثلا چه کسی؟



مثلا همین آقای دکتر خودمان. دکتر مسعود صابری را می‌گویم. کسی نمی‌شناختش، اما حالا بلیت کنسرت‌هایش كامل فروش می‌رود و خیلی‌ها می‌شناسندش. آن‌هم در حالی که روی صحنه اجرای خوبی ندارد، آنقدر که حتی می‌شود گفت هر قدر دکتر خوبی است، خواننده بدی است! اما آقای دکتر چه مسیری را طی کرد تا رسید به اینجا. اولین بار او را کجا دیدید؟ همه یادمان هست که در یک برنامه تلویزیونی دیدیمش. اما بعدتر این حضور ابتدایی، شكل به مراتب پرزنگ‌تری به خود گرفت و تقریبا در همه شبکه‌های مجازی و غیرمجازی و سایت‌های خبری و روزنامه‌ها و خاصه هر جایی که می‌شد حضور داشت، دیدیدمش. تصویر جناب دکتر با چهره مهربان و لبخند گرمش خیلی زود برای مردم شد يك آشنای صمیمی. در اینستاگرام نماهنگ‌های بسیاری پخش شد که در آنها دکتر با چند نوازنده جوان همراهی می‌کرد و از عشق و جدایی و مهریانی و خلاصه مضامین مورد علاقه مخاطبان موسیقی پاپ در ایران که تعدادشان هم کم نیست، می‌خواند. البته همان موقع‌ها هم در خبرهای درگوشی و پنهانی گفته شد دکتر، پسرخاله علی سرتیپی و

حالا اما اوضاع دیگرگونه شده و نگاه جامعه به هنر را هم عوض کرده است. حالا بازیگران، خوانندگان و آنها که اغلب در فضاهای هنری فعالیت می‌کنند، بیش از آن‌که درگیر هنرشان باشند، حواسشان به ظاهرشان است، این‌که لباسشان چه باشد و چگونه در مجامع عمومی ظاهر شوند، جراحی‌های زیبایی‌شان به موقع انجام شود و... این دغدغه‌ها که البته گاهی و تا حدی هم طبیعی است، حاشیه‌هایی هستند که بر متن هنر غلبه کرده‌اند.

حالا اما دسته‌ای جدید از این رفتارها پا پیش گذاشته و همه چیز را تحت تاثیر خود قرار داده است. از يك طرف گسترش فضای مجازی همه انسان‌ها را صاحب چندین و چند رسانه شخصی کرده که در آن می‌توانند هر طور دلشان می‌خواهد رفتار کنند و حرف بزنند و در مواردی هم با

پا گذاشتن روی خطوط قرمز جامعه برای خود شهرت دست و پا کنند. ما با این بخش ماجرا کاری نداریم و در این نوشته موضوعمان نیست، اما همین فضا مورد استفاده هنرمندان و چهره‌های مشهور زیادی هم قرار گرفته است تا در آن جولان دهند، مخاطب دست و پا کنند و بعضی هم با همین فضا کم‌کم مشهور شوند و جایی برای خود در مارکت هنر بیابند.

گویا با افرادی روبه‌رو هستیم که میزان هنرشان چندان مهم نیست، مهم این است که بازی را بلد باشند و بدانند چگونه از آدمی با توانایی هنری میانه یا سطح پایین تبدیل به چهره‌ای شناخته شده، بشوند. اما این دسته چه مرحله‌ای را طی می‌کنند؟ و آیا نمونه‌های واضحی از آنها را اطرافمان می‌بینیم؟ بله. می‌بینیم، فقط کافی است کمی دقت کنیم.

بادهای موسمی؛ نیامده می‌روند

ما مشکل شخصی با آقای دکتر و دیگر افراد مشابه نداریم، اما ماجرای شهرت‌های اینچنینی که بی‌منطق هنری واقعی شكل می‌گیرند، همیشه عجیبند، هر چند مثل بادهای موسمی‌اند، از يك طرف می‌آیند و از طرف دیگر می‌روند، اما در همان چند صبحی که هستند، لطامت زیادی می‌زنند به صحنه هنر به درمی‌که آنها را می‌شنوند و دنبال و کم‌کم به بدخوانی‌ها عادت می‌کنند و آنها را خوب می‌پندارند!

فكرش را بکنید؛ به روزی افتاده‌ایم که خواننده بیشتر از این‌که دنبال تمرین و تسلط روی صدایش باشد، درصد کنسرت گذاشتن و کسب درآمد است و اصلا هم به این فکر نمی‌کنند که چه کالایی با چه کیفیتی برای عرضه دارد. خواننده نگران این نیست که کیفیت اجرایی صحنه‌ای که دارد چندین و چند پله از اجراهای استودیویی اش ضعیف‌تر است، اما برای پرش روی صحنه برنامه ریزی می‌کند و می‌خواهد کار تازه‌ای انجام دهد، اصلا هم مهم نیست این کار چقدر خوب از کار در بیاید و تا چه اندازه مایه طنز شود، مهم این است که يك اتفاق جدید بیفتد، حالا به هر قیمتی. البته این را هم در پراترز باید گفت همین خواننده برنده، جناب بهنام بانی هم خواننده خوبی است و هم با جنبه است. به همین خاطر راحت‌تر از دیگران می‌شود نامش را آورد و درباره اش حرف زد.



منظور فقط همان رفتار خاص او و گروهش روی صحنه است و پس. اینها روایت خوانندگانی است که کسب درآمد، برایشان يك طرف مهم ماجراست، اما از آن طرف چهره‌ای مانند مسعود صابری هم ظهور می‌کند که چند تخصص دارد و نیازی به پول ندارد، اما ته صدایی دارد و دلش می‌خواهد شهرت را در بعد هنری که عموما محبوبیت و مخاطب بیشتری هم دارد، تجربه کند و حاضر است برایش کلی هم هزینه بدهد. خبر استنش همه اینها اتفاقات گذراست. چند صبحی شنیده شدن و کم‌کم محو شدن است. به قول حافظ «خوش درخشیدن و دولت مستعجل بودن» است و عمری نخواهد داشت.

طی همین سال‌های اخیر تا دلتان بخواهد روی صحنه «جاون جاون» و «های‌های» خوانده شده و از زمین به هوا و از هوا به زمین پریده‌اند، اما نیامده رفته‌اند. خب... چه عرض کنم دست خالی که نرفته‌اند، بقیه‌اش را دیگر خودتان می‌دانید. حرف‌های تکراری نزنیم و از این روزها که هر کسی با هر توان میانه‌ای می‌تواند خواننده شود، عبور کنیم، روزهایی که هر چه ما از آنها عبور می‌کنیم، همراهی‌هان می‌کنند و از ما رد نمی‌شوند. هی تعدادی می‌روند یا حذف می‌شوند و عده‌ای دیگر می‌آیند. همین است دیگر... صحنه برای همه جادارد. شما هم بفرمایید. [\[۱\]](#)



در روزگاری که صدای افتادن يك قابلمه در برج میلاد برای رسانه‌های زرد

تبدیل به خبر می‌شود و در روزگاری که عطسه يك سلبریتی دسته چندم در صفحه فن پیج‌هایش تبدیل به جریان خبری می‌شود و در روزگاری که عمل لاغری فلان هنرمند تبدیل به يك سوژه رسانه‌ای می‌شود و در روزگاری آلودگی هوا و مرغ و گوشت و دلار و سهمیه‌بندی بنزین و امثالهم از سر و روی روزنامه‌ها و مطبوعات بالا می‌روند، ما در این میز کوچک گروه فرهنگی جام‌چم نشسته‌ایم و سعی داریم بداخلاقی سر صبح راننده تاکسی، حال‌گیری افسر راهنمایی و رانندگی و دوبله سوبله شدن لحظه‌ای قیمت‌ها باعث نشود کم‌فروشی کنیم و خلاصه آن‌گونه نباشیم که بگویند شرم باد این گروه را!



راستی تا یادمان نرفته این را هم بگوییم که بازخورد مطالب و خوب و بد صفحات را حتما با روابط عمومی روزنامه در میان بگذارید تا ما بدانیم با خودمان و شما چند هستیم.

صفحه آخر روزنامه را بردارید و بالای صفحه را اگر نگاه کنید شماره روابط عمومی تویی چشم است. زنگ بزنید و نظرتان را راجع به فرهنگی‌های جام‌چم بگویید. فقط زیرآب نزنید و ما را از نان خوردن نیندازید! امروز هم مطابق معمول اتفاقات ویژه‌ای که مخاطبان و سازمان آگهی‌ها به صفحات فرهنگی دارند(از فرط دیده شدن چشم نخوریم يك وقت!) يك صفحه‌مان کله‌م اجمعین رفته زیر آگهی! این حساب اگر به صفحه ۱۱ بروید چیز خاصی نخواهید دید جز آگهی!



تویی همین صفحه اما زینب مرتضایی‌فرد. هنوز برای ما مکشوف نشده که با پایان‌نامه کارشناسی ارشدش چه کرده. رفته سراغ یکی از خواننده‌های پزشك‌مایی که از قضا فالش هم می‌خواند. مرتضایی‌فرد سعی کرده جزئیات و مطالب جدیدی به گزارش خودش اضافه کند و سری به این مدل از خوانندگی و کنسرت‌گذاری بزند! خواندن گزارش مرتضایی‌فرد را از دست ندهید!



تویی صفحه بعد هم آذر مهاجر که در چند وقت اخیر حسایی رفته تویی قضیه کاغذ و مافیای این حوزه و سندنعل به نعل بازار کاغذ را به نام خود زده است. اجمالا بحث کاغذ را بی‌خیال شده و رفته سراغ يك هنرمند زن یمنی. البته سرکار مهاجر در این‌گونه گزارش‌ها بی‌تجربه نیست و تیول این حوزه را هم به نوعی در حیطه تحت مسؤولیت خود دارد. اجمالا این گزارش مهاجر را هم در صفحه ۱۰ بخوانید و ببینید يك دختر خوش ذوق یمنی چطور زیر سایه جنگ و ناامنی و انفجار با روحیه هنری‌اش دنبال تلطیف فضایی است که از جانب سعودی‌ها و آمریکایی‌ها به هموطنانش تحمیل شده.



صفحه ۱۲ هم سومین صفحه از سلسله صفحات «به نسبت تاریخ» است که محمدرضا کائینی به گفت‌وگو با افسانه اسفندیاری نشست. زیاده عرضی نیست، با روابط عمومی تماس بگیرید و ما را از نظرات‌تان مطلع کنید.